

سجاد عطا‌زاده

مترجم

نیل فرگوسن، **پژوهشگر ارشد انستیتو هوور** و **استاد سابق رشته تاریخ در دانشگاه هاروارد** در مقاله‌ای با عنوان **کیسینجر و معنای واقعی «تنش‌زدایی» که در شماره مارس/آوریل ۲۰۲۴ نشریه فارن افرز منتشر شده از پس سال‌ها به بررسی سیاست تنش‌زدایی هنری کیسینجر پرداخته و ضمن موفق دانستن آن، اتخاذ راهبردی مشابه در باره چین امروزی را نیز به آمریکایی‌ها توصیه کرده است.**

■ ■ ■

کمت‌ر کلمه‌ای به‌اندازه «تنش‌زدایی» با هنری کیسینجر مرتبط است. این واژه برای اولین بار در اوایل ۱۹۰ در دیپلماتسی استفاده شد؛ زمانی که سفیر فرانسه در آلمان تلاش ناموفقی کرد تا روابط رو به وخامت پاریس با برلین را بهبود بخشد. در سال ۱۹۱۲ هم دیپلمات‌های بریتانیایی دست به تلاش بافرجام مشابهی زدند. اما تنش‌زدایی تنها در اواخر ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در سطح بین‌المللی مشهور شد، وقتی کیسینجر ابتدا به عنوان مشاور امنیت ملی ایالات متحده و سپس به عنوان وزیر امور خارجه این کشور، این سیاست را که به نام او شناخته می‌شود بر سر دست گرفت؛ کاهش تنش بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده.

تنش‌زدایی را نباید با آمیتیبه (دوستی) اشتباه گرفت. هدف از تنش‌زدایی ایجاد دوستی با مسکو نبود، بلکه کاهش ریسک تبدیل شدن جنگ سرد به جنگ گرم بود. کیسینجر در خاطرات خود نوشته است: «ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی رقبای ایدئولوژیک هستند. تنش‌زدایی نمی‌تواند این وضعیت را تغییر دهد. [اما] عصر هسته‌ای ما را مجبور به همزیستی می‌کند. جنگ‌های صلیبی لفظی نیز نمی‌توانند این وضعیت را تغییر دهد.» برای کیسینجر، تنش‌زدایی یک راه میانه بین تجاوززادی بود که به جنگ جهانی اول انجامید- وقتی اروپا علی‌رغم وجود موازنه نظامی وارد جنگی شد که هیچ‌کس خواستار آن نبود- و مماشاتی که به اعتقاد او منجر به جنگ دوم جهانی شد «زمانی که دموکراسی‌ها نتوانستند نقش‌های یک

متجاوز و تالیتر را درک کنند.»

برای محقق کردن تنش‌زدایی، کیسینجر به دنبال تعامل با شوروی در موضوعات مختلف ازجمله کنترل تسلیحات و تجارت بود. او تلاش می‌کرد بین چیزهایی که به نظر می‌رسید شوروی تمایل به داشتن آنها دارد (مثلا دسترسی بهتر به فناوری آمریکایی) و تمایلات شوروی (مثلا کمک برای خروج از ویتنام) اتصال - یکی دیگر از کلیدواژه‌های آن دوران - برقرار کند. درعین حال کیسینجر آماده بود درصورت مواجه شدن با تلاش‌های شوروی برای گسترش حوزه نفوذ خود از خاورمیانه تا جنوب آفریقا، دست به مبارزه بزند. به عبارت دیگر و همان‌طور که خود وی بیان کرده است، تنش‌زدایی به معنای پذیرش «توانمان بازدارندگی همزیستی، مهار و تلاش برای کاهش تنش‌ها» بود. اگر این احساسات عمل‌گرایانه نتواند به‌مدت‌ها به طین مشابه اشاره ظاهر یا لیش این است که سیاستمداران واشنگتن به نتیجه‌های مشابه درباره چین رسیدم‌اند؛ کشوری که به نظر می‌رسد جو بایدن رئیس‌جمهور ایالات متحده و تیم امنیت ملی او آماده تلاش برای اجرای نسخه‌ای از تنش‌زدایی با آن هستند. بایدن در نوامبر در کالیفرنیا به شی جین پینگ رهبر چین گفت: «ما باید اطمینان حاصل کنیم رقابت به دیگری منحرف نمی‌شود. ما همچنین در قبال مردم خود و جهان مسئولیت داریم تا زمانی که این کار را به نفع خود می‌دانیم، با یکدیگر همکاری کنیم.» جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی بایدن نیز سال گذشته در مقاله‌ای در مورد مشابهی اشاره کرد. او گفت [یا چنین واقعا جهانی است؛ اما مجموع حاصل جمع آن صفر نیست، چالش‌های مشترک دو طرف بی‌سابقه می‌باشد. به تعبیر کیسینجر، ایالات متحده و چین رقبای اصلی یکدیگر هستند. اما عصر هسته‌ای و تغییرات آب و هوایی، تازه بدون اشاره به هوش مصنوعی، آنها را مجبور به همزیستی با یکدیگر می‌کند.

اگر تنش‌زدایی در همه ابعاد، به جز نام، به صحنه بازگشته است، پس اصلا چرا روزگاری از صحنه کنار رفته بود؟

پس از مرگ کیسینجر در نوامبر ۲۰۲۳، منتقدان چپ او هیچ محدودیتی برای تکرار فهرست قدیمی اتهامات‌شان علیه کیسینجر را برای خود تصور نشدند؛ انتقاداتی که دامنه آن مشتمل بر برهبران غیرنظامیان در کامبوج و حمایت از دیکتاتورها در شیلی، پاکستان و کشورهای دیگر بود. برای چپ‌گرایان، کیسینجر نماد تام و تمام «سیاست واقعی» خون‌سردانه‌ای بود که حقوق بشر در کشورهای جهان سوم تحت‌الشعاع سیاست مهار قرار می‌گرفت. این همان جنبه از تنش‌زدایی بود که جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده به آن اعتراض کرد. اما آنچه اخیرا کمتر مورد توجه قرار گرفته، انتقادات محافظه‌کارانی از کیسینجر است که سیاست تنش‌زدایی او را مترادف با «مماشات» می‌دانستند. ریونالد ریگان که در دهه ۷۰ میلادی فرمانداری کالیفرنیا را برعهده داشت، این‌ده را صرف انتقاد از تنش‌زدایی کرد و آن را «خیابان یکطرفه‌ای دانست که اتحاد جماهیر شوروی از آن برای نیل به اهداف خود استفاده کرده است.» او کیسینجر را به خاطر تن دادن به شرایطی که در آن شوروی خودخواهانه به سوءاستفاده از تنش‌زدایی می‌پرداخت - مانند زمانی که شوروی و متحدان کویابیش‌اش دست بالا را در آن‌گولای پس‌استعماری به دست آوردند- به باد انتقاد می‌گرفت. ریگان در اولین نامزدی خود برای کسب منصب ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۶، بارها وعده داد درصورت انتخاب شدن، این سیاست را کنار بگذارد. او در مارس همان سال اعلام کرد: «در زمان آقایان کیسینجر و فورد، این کشور [آمریکا] به قدرت نظامی شماره دو جهان تبدیل شده است؛ آن هم در جهانی که دوم بودن در آن خطرناک- اگر نگوئیم کشنده- است.»

ریگان در این میان اصلا تنها نبود. هنگام ایراد این اظهارات از سوی او، «شاهین‌ها» در سراسر دولت از رویکرد کیسینجر خسته شده بودند. جمهوری خواهان معمولاً از این شکایت داشتند که به قول کلیفورد کیس، سناتور نیوجرسی «موقعیت‌های حاصل از تنش‌زدایی نصیب طرف شورویایی شده است.» از سمت دیگر هم رابرت برد، سناتور دموکرات ویرجینیایی غربی، با منتهم کردن کیسینجر به «اعتماد بیش از حد به شوروی کمونیست» و «در آغوش گرفتن شوروی از طریق سیاست تنش‌زدایی سبب خشم او شد. ارتش آمریکا هم مدعی بود دنبال کردن تنش‌زدایی به معنای پذیرش شکست بود. در سال ۱۹۷۶، الموزموالت که به تاگی در منصب فرماندهی نیروی دریایی ایالات متحده به بازنگشتگی نااث‌ آمده بود، اظهار داشت کیسینجر معتقد است ایالات متحده «مانند بسیاری از تمدن‌های قبلی از نقطه اوج تاریخی خود عبور کرده است.» به این ترتیب دقیقاً درست همان‌طور که مماشات- که به عنوان یک اصطلاح قابل احترام با به عرصه حیات نهاده بود- در سال ۱۹۳۸ بدنام شد، تنش‌زدایی نیز به زودی به یک کلمه «کثیف» تبدیل شد؛ اتفاقی که حتی پیش از ترکی مسئولیت از سوی کیسینجر رخ داد.

بااین‌حال، تنش‌زدایی دهه ۱۹۷۰ هم از نظر عملکرد و هم از نظر نتایجی درپی داشت، با سیاست مماشات دهه ۱۹۳۰ متفاوت بود. برخلاف تلاش بریتانیا و فرانسه برای جلب نظر آدولف هیتلر یا اعطای امتیازات ارضی، کیسینجر و روسای جمهوری که او تحت‌نظر آنها خدمت می‌کرد، تلاش داشتند

گسترش ارضی دشمن خود را مهار کنند و برخلاف مماشات، تنش‌زدایی با موفقیت از یک جنگ جهانی اجتناب کرد. هاروی استار، دانشمند علوم

سیاسی طی نوشته‌ای در دهه ۱۹۸۰، نشان داد نسبت اقدامات مشارکتی به اقدامات متعارض در روابط واشنگتن و مسکو در دوران ریاست جمهوری نیکسون افزایش یافته است. تعداد درگیری‌های دولتی در سال‌های تصدی مسئولیت کیسینجر (۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷) کمتر از سال‌های پس‌وپیش از آن بود. نیم‌قرن بعد و درحالی‌که واشنگتن با واقعیت‌های یک جنگ سرد جدید روبه‌رو می‌شود، تنش‌زدایی دوباره می‌تواند توسط «شاهین‌ها» از مسیر خود خارج شود. سیاستمداران جمهوری‌خواه دوست دارند موضع مخالفان خود را نسبت به چین نرم جلوه دهند، یعنی همان کاری‌که پیشینیان آنها در دهه ۱۹۷۰ درباره سیاست‌های مخالفان خود نسبت به شوروی انجام دادند. برای مثال تام کاتن، سناتور آریزنا اس‌دعا کرده بایدن «کمونیست‌های چینی را لوس نموده و با آنها مماشات می‌کند.» ستاد انتخاباتی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق، نیز بایدن را به «ضعف و متهم کرده «سبب تداوم دعوت به تهاجم به تایوان از سوی چین می‌شود.

این اتهامات تعجب‌آور نیست، برای جمهوری‌خواهان همیشه وسوسه‌انگیز است که روح ریگان را احضار و انتقادات او از تنش‌زدایی را تکرار کنند. اما این‌خطر همچنان وجود دارد که هر دو حزب درک اشتباهی از درس‌های دهه ۱۹۷۰ داشته باشند. جمهوری‌خواهان در حمایت از مهار سازش‌ناپذیر چین، ممکن است توانایی ایالات متحده برای غلبه در صورت رویرویی را دست بالا ازبایی کنند. دولت بایدن نیز برای دوری از تشدید تنش، ممکن است اهمیت بازدارندگی را به عنوان یکی از اجزای سیاست تنش‌زدایی دست‌کم بگیرد. ماهیت استراتژی کیسینجر این بود تعامل و مهار را به‌گونه‌ای ترکیب می‌کرد که با توجه به وضعیت اقتصاد آمریکا و افکار عمومی آمریکا در دهه ۱۹۷۰ با آنچه شوروی‌ها دوست داشتند آن را «همبستگی نیروها» بخوانند، مطلوب به شمار می‌رفت. ترکیب مشابهی امروز مورد نیاز است، به‌ویژه وقتی همبستگی نیروها برای پکن بسیار مطلوب‌تر از آن چیزی است که برای مسکو بود.

این روزها منتقدان دانشگاهی‌تر کیسینجر از این نکته شکایتی ندارند که شوروی بیش از ایالات متحده از تنش‌زدایی منتفع شد. در عوض، آنها بر این اعتقادند کیسینجر مکرراً رتکب این اشتباه شده بود که به هر موضوعی از درپچه جنگ سرد نگاه می‌کرد و با هر بحرانی به‌گونه‌ای برخورد می‌نکرد که گویی برای مبارزه با مسکو تعیین‌کننده است. همان‌طور که مورخی به نام جوسمی هانیم‌کی در انتقادات بسیار گسترده خود از تنش‌زدایی بیان کرده، کیسینجر «این اصل را مفروض می‌گرفت که مهار قدرت شوروی- و ایدئولوژی کمونیستی آن- باید هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا باشد.» نقد فوق‌الذکر منکسرکننده تلاش‌هایی است که مورخان در سال‌های اخیر برای تمرکز بر رنج مردمی انجام داده‌اند که در کشورهای دیگر جنگ سرد گرفتار شده‌اند. اما این موضوع را دست‌کم می‌گیرد که اتحاد جماهیر شوروی چندبرای ایالات متحده در جهان سوم تهدیدکننده بود. صرف‌نظر از هرچه آن‌اتولی دوبرینین، سفیر حبله‌گر شوروی به کیسینجر گفته بود، کرم‌لین تنش‌زدایی را چیزی جز پوششی بر استراتژی خود برای به دست آوردن تفوق بر واشنگتن نمی‌دانست. همان‌طور که در گزارش ارائه‌شده در سال ۱۹۷۱ به دفتر سیاسی مشخص شد، اتحاد جماهیر شوروی خواستار آن بود ایالات متحده «امور بین‌المللی خود را به‌گونه‌ای انجام دهد که خطر درگیری مستقیم ایجاد نکند.» ریشه این تمایل تنها آن بود که انجام این کار می‌توانست واشنگتن را وارد کند منافع اتحاد جماهیر شوروی را به‌رسمیت بی‌نسانسد. برای نیل به این هدف، این گزارش از دفتر سیاسی می‌خواهد «به استفاده از منافع عینی دولت ایالات متحده در حفظ تماس و انجام مذاکرات با اتحاد جماهیر شوروی ادامه دهد.»

کیسینجر از وجود این سندن‌آگاه نبود، اما اطلاع از آن او را شگفت‌زده نمی‌ساخت. او هیچ توهمی درباره بازی انجام‌شده توسط اربابان دوبرینین نداشت. از این گذشته، شوروی همچنین در سال ۱۹۷۵ علنا اعلام کرد تنش‌زدایی مانع از حمایت مستمر از مبارزه آزادی‌بخش ملی علیه وضعیت اجتماعی-سیاسی موجود نمی‌شود. همان‌طور که کیسینجر در سال ۱۹۷۰ به جو آکسوپ مقاله‌نویس گفته بود: «اگر شوروی بر این گمان باشد که توافق بر سر برابری هسته‌ای منافع آنها را تأمین می‌کند، آنها کاملاً قادر هستند تا با یک دست به چنین توافقی دست یابند و با دست دیگر سعی در قطع رگ حیات ما داشته باشند.»

با وجود این، اگرچه کیسینجر می‌دانست کرم‌لین انگیزه‌های پنهانی دارد. اما به یک دلیل ساده رازهم تنش‌زدایی را پیش می‌برد، زیرا راه حل محافظه‌کارانه دیگری که وجود داشت، بازگشت به سیاست لبه پرتگاه دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، خطر جنگ هسته‌ای را به همراه داشت. وی در سال ۱۹۷۵ به حاضران در جمع سخنرانی خود در مینیاپولیس گفت: «هیچ جایگزینی برای همزیستی وجود ندارد.» بنابراین تنش‌زدایی یک ابزار اخلاقی بود. کیسینجر در سال بعد اظهار داشت: «ما یک تعهد تاریخی داریم که با اتحاد جماهیر شوروی تعامل کنیم و سایه فاجعه هسته‌ای را عقب بزنیم.»

این نگرانی‌ها باعث نند کیسینجر مدافع خلع سلاح هسته‌ای باشد. او که به عنوان یک روزنفسنگر فعال در عرصه عمومی با کتابی به نام «سلاح‌های هسته‌ای و سیاست خارجی» به شهرت رسیده بود، همچنان به همان اندازه که به احتمالاً یک جنگ هسته‌ای محدود علاقه‌مند بود، از چشم‌انداز وقوع یک جنگ هسته‌ای همه جانبه وحشت داشت. در بهار ۱۹۷۴، کیسینجر حتی از ستاد مشترک ارتش درخواست کرد یک پاسخ هسته‌ای محدود به تهاجم فرضی شوروی به ایران ارائه دهد. اما وقتی چند هفته بعد درباره پیش‌نویس این طرح به او اطلاع داده شد، وحشت‌زده شد. پنتاگون پیشنهاد شلیک حدود ۲۰۰ سلاح اتمی به تاسیسات نظامی شوروی در نزدیکی مرز با ایران را داده بود. کیسینجر فریاد زد: «آیا دیوانه شده‌اید؟ این یک گزینه محدود است؟» وقتی ژنرال‌ها با طرخی منبی بر استفاده از یک مین اتمی و دو سلاح هسته‌ای برای منجر کردن دو جاده واصله به ایران از خاک شوروی به نزد او بازگشتند، کیسینجر ناباورانه گفت: «این چه نوع حمله هسته‌ای است؟» رئیس‌جمهور ایالات متحده که اینقدر از سلاح‌های اتمی استفاده می‌کند در کرم‌لین «مرغ» [کنایه از ترس] درنظر گرفته خواهد شد. مشکلی که او به خوبی از آن آگاه بود، این بود هرگز نمی‌توان مطمئن بود شوروی به‌طور محدود به هر نوع حمله هسته‌ای آمریکا پاسخ خواهد داد.

دیدگاه‌های کیسینجر درباره تسلیحات هسته‌ای، منتقدان محافظه‌کار او- به‌ویژه‌آنهايي را که در پنتاگون بودند- خشمگین کرد. آنها از رویکرد کیسینجر نسبت به مذاکرات محدودیت تسلیحات استراتژیک خشمگین شدند که در نوامبر ۱۹۶۹ آغاز شد و راه را برای اولین توافقنامه کنترل تسلیحاتی بزرگ ایالات متحده و شوروی هموار کرد. در سپتامبر ۱۹۷۵، ازانس اطلاعات دفاعی تخمین اطلاعاتی «اصفحانه‌ا را منتشر کرد که در آن ا‌عا شده بود اتحاد جماهیر شوروی مزورانه در تعهدات خود در پیمان‌سالت تقلب می‌کند تا به تسلط هسته‌ای دست یابد. این بحث دوباره در آخرین روزهای دولت فورد شعله‌ور شد، زمانی‌که گزارش‌های سیا و ازانس اطلاعات دفاعی حاکی از آن بود مسکو در زمینه تسلیحات هسته‌ای به دنبال برتری و نه برابری است.

مقامات دولت آمریکا مدعی بودند کیسینجر از این نکته آگاهی داشت؛ اما تصمیم گرفته بود آن را نادیده بگیرد.

این انتقادات نیز پیرامه هم نبودند. در حقیقت، شورویایی‌ها در اواخر دهه ۱۹۶۰ به برابری در تعداد خام موشک‌های بالستیک قاره‌پیما دست یافته بودند و تا سال ۱۹۷۰ هم از نظر مگاتوناژ با فاصله پشت‌شاز بودند. برخی از این موشک‌های قاره‌پیما کلاहک‌های بزرگ و چندگانه‌ای را حمل می‌کردند که می‌توانستند خوشه‌ای از کلاهک‌ها را به چند هدف شلیک کنند. اما ایالات متحده برتری پنج به یک را در موشک‌های بالستیک شلیک‌شده از زیردریایی در سال ۱۹۷۷ حفظ کرده بود. مزیت ایالات متحده در سلاح‌های هسته‌ای شلیک‌شده از بمب افکن‌ها حتی بیشتر بود؛ ۱۱ به یک. به علاوه، مسکو هرگز به مزیدستیایی به تعداد موشک‌های بالستیک کافی برای حمله به دراییی‌های هسته‌ای ایالات متحده که پاسخ واشنگتن را با استفاده از تسلیحات هسته‌ای خود غیرممکن سازد، نزدیک نشد. درواقع، مصاحبه باافسران ارشد شوروی پس از جنگ سرد نشان داد که در اوایل دهه ۱۹۷۰، رهبری نظامی مسکو این تصور را که اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند در جنگ هسته‌ای پیروز شود، کنار گذاشته بود. رشد بعدی زرادخانه هسته‌ای این کشور هم عمدتاً نتیجه انبرسی مجموعه نظامی-صنعتی بود.

کیسینجر تا حدی دیدگاه همتایان شورویایی خود را داشت. دیدگاه او از دهه ۱۹۵۰ این‌بود که یک جنگ جهانی هسته‌ای تمام‌عیار فاجعه‌بارتر از آن است که کسی از آن برنده خارج شود. بنابراین، جزئیات اندازه و کیفیت زرادخانه‌های هسته‌ای دو ایدرقت بسیار کمتر از راه‌هایی که دیپلماتی تنش‌زدایی می‌توانست خطر آرم‌آگدن را کاهش دهد، برای او جذاب بود. همچنین معتقد بود که برابری هسته‌ای شوروی در نهایت ناپایدار خواهد بود؛ زیرا اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی بسیار کوچک‌تر از اقتصاد ایالات متحده بود. کیسینجر در طی یک سخنرانی در سال ۱۹۷۶ گفت: «پایگاه اقتصادی و فناوریانه که زیربنای قدرت نظامی غرب است، از نظر اندازه و ظرفیت برای نوآوری بسیار برتر است. ما هیچ ترسری از رقابت نداریم. اگر رقابت نظامی وجود داشته باشد، ما قدرت دفاع از منافع خود را داریم. اگر هم رقابت اقتصادی باشد، ما بسیار پیش‌تر برنده آن شده‌ایم.»

محافظه‌کاران به دلایلی فراتر از تسامح ظاهری او در برابر برابری توان هسته‌ای شوروی، به کیسینجر معترض بودند. جنگ طلیان هم معتقد بودند کیسینجر بیش از حد آماده پذیرش شخصیت ناعادلانه نظام شوروی است؛ عکس شکایت لیبرال‌ها مبنی بر اینکه او بیش از حد آماده است تا شخصیت ناعادلانه دیکتاتوری‌های دست راستی را تحمل کند. این موضوع به دلیل محدودیت‌های شوروی برای مهاجرت یهودیان و برخورد با مخالفان سیاسی شوروی، مانند الکساندر سولژیتسین نویسنده، مطرح شد. هنگامی‌که سولژیتسین (که از اتحاد جماهیر شوروی بیرون رانده شده بود) در دهه ۱۹۷۰ از ایالات متحده بازدید کرد، کیسینجر با توصیه به رئیس‌جمهور جرالد فورد برای عدم ملاقات با او، محافظه‌کاران را به خشم آورد.

سولژیتسین به یکی از سرسخ‌ت‌نویر مخالفان کیسینجر تبدیل شد. این زمان نویس در سال ۱۹۷۵ اظهار داشت: «صلحی که هرگونه خشونت وحشیانه و هر دوز شدیدی از آن علیه میلیون‌ها نفر را تحمل می‌کند، حتی در عصر هسته‌ای نیز از هیچ‌گونه شکوای اخلاقی برخوردار نیست.» او و دیگر منتقدان محافظه‌کار کیسینجر استدلال می‌کردند که کیسینجر از طریق تنش‌زدایی صرفاً امکان گسترش کمونیسم شوروی را فراهم کرده است. به نظر می‌رسید مسقوط سایگون در سال ۱۹۷۵، افتادن کامبوج به ورطه جهنم دیکتاتوری دیکتاتوریک پل پوت و مداخله کوبا و شوروی در مناقشه پنسا‌استعمار آن‌گولا- و دیگر شکست‌های ناپذیرتیمیک آمریکا- از ادای آنها را تأیید می‌کند. ریگان در سال ۱۹۷۶ و درحالی‌که علیه فورد در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری خواهان مبارزه می‌کرد، اعلام کرد: «من به صلحی که آقای فورد از آن صحبت می‌کند، به اندازه هر فرد دیگری اعتقاد دارم. اما در جاهایی مانند آن‌گولا، کامبوج و ویتنام، صلحی‌که آنها به آن نائل شده‌اند گورستانی است. تنها چیزی که من می‌توانم ببینم، همان چیزی است که سایر کشورهای جهان شاهد آن هستند؛ فروپاشی اراده آمریکا و عقب رفتن قدرتی آن کشور.»

برخلاف ادعاهای مطرح درباره تفوق هسته‌ای شوروی، کیسینجر هرگز منکر این نکته نبود که توسعه‌طلبی شوروی در جهان سوم تهدیدی برای تنش‌زدایی و قدرت ایالات متحده به شمار می‌رود. او طی یک سخنرانی در نوامبر ۱۹۷۵ گفت: «زمان رو به پایان است؛ ادامه سیاست مداخله‌جویانه ناگزیر روابط دیگر را نیز تهدید خواهد کرد. ما در حل وفضل منازعات انعطاف‌پذیر بوده و همکاری خواهیم کرد… ما هرگز اجازه نخواهیم داد که تنش‌زدایی به یک مزیت یک‌جانبه تبدیل شود.» بااین حال واقعیت این بود که در غیاب حمایت کنگره- چه برای دفاع از ویتنام جنوبی و چه برای دفاع از آن‌گولا- دولت فورد چاره‌ای جز پذیرش گسترش نظامی شوروی در حداقل پیوسته‌های نیابتی این کشور نداشت. کیسینجر در سامبر ۱۹۷۵ گفت: «اختلالات داخلی، ما راهم از توانایی ایجاد انگیزه برای میانه‌رو کردن [شوروی]، مانند محدودیت‌های تجاری، و هم از توانایی مقاومت در برابر تحکرات نظامی از سوی این دولت محروم می‌کند؛ مانند آن‌گولا.»

البته می‌توان درباره این ادعای کیسینجر که تداوم حمایت‌های کنگره می‌توانست مانع افتادن ویتنام جنوبی و حتی آن‌گولا به دستا کمونیست‌ها شود، بحث کرد؛ اما شکی نیست که توقف گسترش نظام‌های مشابه شوروی برای او یکاهویت بود. کیسینجر در سال ۱۹۷۴ گفت: «ضرورت تنش‌زدایی آن‌طور که این می‌بینم کمین منکسرکننده تأیید ساختار داخلی شوروی نیست. ایالات متحده همواره با علاقه و قدردانی فراوان به گسترش آزادی اندیشه در همه جوامع نگاه کرده است.» اگر کیسینجر از پذیرفتن سولژیتسین امتناع کرد، به این دلیل نبود که نسبت به مدل حکومتی شوروی تسامح داشت، بلکه از این اعتقاد ناشی می‌شد که واشنگتن می‌تواند با حفظ روابط کاری خود با مسکو دستاوردهای بیشتری داشته باشد؛ و دراین سورد، مطمئناً حق با او بود. تنش‌زدایی از طریق کاهش تنش‌ها در اروپا و سایر نقاط جهان به بهبود زندگی مداخل ق برخی از افراد تحت حمایت کمونیست‌ها کمک کرد. مهاجرت یهودیان از اتحاد جماهیر شوروی در دوره‌ای که کیسینجر به‌طور قاطع تنش‌زدایی را دنبال می‌کرد، افزایش یافت؛ اما پس ازآنکه سناتور دموکرات واشنگتن، هنری اسکوپ جکسون و دیگر شاهین‌های کنگره با جلوگیری از عقد توافق تجاری بین ایالات متحده و شوروی به دنبال فشار علنی بر مسکو برای واداشتن آن به مهاجرت تعداد بیشتری از یهودیان بودند، مهاجرت کاهش یافت. منتقدان محافظه‌کار کیسینجر شدیداً با امضای توافقنامه هلسنیکی توسط ایالات متحده در تابستام ۱۹۷۵ مخالف بودند و استدلال می‌کردند که این توافقنامه مهر تأییدی بر فتوحات کمونیستی پس از جنگ در اروپا به شمار می‌رود. اما واداشتن رهبران اتحاد جماهیر شوروی به متعهد شدن نسبت به رعایت برخی حقوق اولیه مدنی شهروندان خود در قالب این توافقنامه- تعهدی که آنها قصد احترام به آن را نداشتند- سبب شد تا در نهایت مشروعیت حکومت شوروی در اروپای شرقی از بین برود.

هیچ‌یک از این حقایق قادر نبود تا شغل دولتی کیسینجر را برای او حفظ

کیسینجر و معنای واقعی «تنش‌زدایی»

کند. به محض اینکه فورد از قدرت کنار رفت، وزیر امور خارجه او نیز سمت خود را ترک کرد و دیگر هرگز وارد مناصب عالی‌ه دولتی نشد. اما مفهوم راهبردی اصلی مطرح‌شده توسط او در سال‌های آینده، ازجمله در زمان منتقدان اصلی تنش‌زدایی (کازتر و ریگان) همچنان نقش آفرینی داشت. کارتر از نیکسون، فورد و کیسینجر انتقاد کرده بود که درواقع‌گرایی به‌اندازه کافی دلسوز نیستند، اما مشاور امنیت ملی خود او، زینگیو برژینسکی، کارتر را وادار ساخت که به مسکو سخت بگیرد. در پایان سال ۱۹۷۹، کارتر مجبور شد به شوروی هشدار دهد که نیروهای خود را از افغانستان خارج کند؛ در غیر این صورت با «عواقب جدی» مواجه خواهد شد. ریگان نیز به نوبه خود، در نهایت تنش‌زدایی را به عنوان سیاست خود اتخاذ کرد؛ و درواقع فراتر از کاری که کیسینجر برای کاهش تنش‌ها انجام می‌داد، رفت. ریگان در تعقیب آشتی با شوروی موافقت کرد که زرادخانه هسته‌ای واشنگتن را بسیار بیشتر از آنچه حتی کیسینجر عقاقله می‌دانست، کاهش دهد. «دوران کیسینجر» با ترک دولت در ژانویه ۱۹۷۷ به پایان رسید. اگرچه این حقیقت از اتحاد زمان فراموش شده بود، اما توسط کارشناسان دقیق معاصر او تشخیص داده شد. مثلاً ویلیام سافیر، کارشناس محافظه‌کار، به این نکته اشاره کرد که هرچند کیسینجر دور نگه داشته شده است، اما دولت ریگان به سرعت از سوی «کیسینجر‌های» و «طرفداران تنش‌زدایی» مورد نفوذ قرار گرفته است. درواقع، دولت ریگان آنقدر با شوروی سازگار شد که اکنون نوبت کیسینجر بود تا ریگان را به ملامت بیش از حد متهم سازد؛ اتفاقی که مثلاً در پاسخ ریگان به تحمیل حکومت نظامی در لهستان شاهد آن بودیم. کیسینجر با طرح ارائه‌شده برای کشیدن خط لوله‌ای برای انتقال گاز طبیعی از اتحاد جماهیر شوروی به اروپای غربی مخالفت کرد؛ زیرا اعتقاد داشت این کار غرب را «بسیار بیشتر از امروز در معرض دستکاری سیاسی قرار می‌دهد» (هشدارى که بعدها معلوم شد درست بوده است). در سال ۱۹۸۷، نیکسون و کیسینجر در صفحه اول لس آنجلس تایمز نسبت به آمادگی ریگان برای انجام معامله با میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، هشدار دادند. معامله‌ای که قرار بود طی آن دو طرف تمامی موشک‌های هسته‌ای میان‌برد خود را نابود سازند. پاسخ جورج شولتز، وزیر سابق امور خارجه، به چنین انتقاداتی آگاه‌بخش بود: «ما اکنون فراتر از تنش‌زدایی هستیم.»

تنش‌زدایی ۲

با توجه به مشکلاتی که ایالات متحده در آغاز سال ۱۹۶۹ با آن مواجه بود، تنش‌زدایی که کیسینجر تصور آن را داشت، منطقی می‌نمود. واشنگتن که قادر به شکست ویتنام شمالی نبود، با رکود تورمی دست‌وپنجه نرم می‌کرد و عمیقاً بر سر همه چیز از روابط ژن‌ادی گرفته تا حقوق زنان اختلاف داشت، نمی‌توانست دست به یک بازی سخت با مسکو بزند. درواقع، اقتصاد ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ در شرایطی نبود که همچنان به افزایش هزینه‌های دفاعی ادامه دهد. تنش‌زدایی یک منطقی مالی نیز داشت، اگرچه کیسینجر به‌ندرت به آن اشاره می‌کرد). تنش‌زدایی آن‌طور که منتقدان کیسینجر ادعا می‌کردند، در آغوش گرفتن، اعتماد کردن، با مماشات با شوروی نبود. همچنین اجازه دادن به شوروی برای دستیایی به برتری هسته‌ای، کنترل دائمی بر اروپای شرقی یا امپراتوری در جهان سوم هم از آن مستفاد نمی‌شد. معنای این راهبرد شناخت محدودیت‌های قدرت ایالات متحده و کاهش خطر جنگ حرارتی هسته‌ای با استفاده از ترکیبی از هوپج و چماق و خرید زمان برای احیای ایالات متحده بود.

تنش‌زدایی موفق از آب درآمد. البته کیسینجر نتوانست «فاصله مناسب» بین خروج ایالات متحده از ویتنام جنوبی و فتح جنوب توسط ویتنام شمالی را به دست آورد؛ فاصله‌ای که او امیدوار بود آنقدر طولانی باشد که آسیب به اعتبار و شهرت واشنگتن را محدود سازد. اما تنش‌زدایی به ایالات متحده این امکان را داد که در داخل کشور خود دوباره سازماندهی کند و استراتژی جنگ سرد خودی را تثبیت سازد. اقتصاد ایالات متحده به‌زودی به‌گونه‌ای نوآوری را تجربه کرد که اتحاد جماهیر شوروی هرگز قادر به آن نبود؛ نوآوری‌ای که با ایجاد موهبت‌های اقتصادی و فناوری پیروزی واشنگتن در جنگ سرد را ممکن ساخت. تنش‌زدایی همچنین به شوروی طاب‌ه داد که خود را با آن حلّ‌اویز کند. مسکو که از موفقیت خود در آسیای جنوب شرقی و جنوب آفریقا جسور شده بود، یک سری مذاخلات اشتباه و پرهزینه را در جهان کمترتوسعه‌یافته انجام داد که نقطه اوج آن در حمله به افغانستان در سال ۱۹۷۹ ظهور یافت.

با توجه به اینکه این جنبه از موفقیت‌های تنش‌زدایی کمتر مورد توجه قرار گفته است، شاید بتوان این پرسش را مطرح کرد که آیا ایالات متحده می‌تواند ارائه شرح آن رفت برای رقابت خود با چین درس بگیرد؟ پاسخ کیسینجر قطعاً مثبت بود. او در سخنرانی سال ۲۰۱۹ خود در پکن اظهار داشت که ایالات متحده و چین در «دامنه» جنگ سرد پیروز شدند؛ در حالی که ایالات متحده در بحبوحه همه‌گیری کرونا این موقعیت را به «گذرگاه‌های کوهستانی» ارتقا داد و یک سال قبل از مرگش، هشدار داد که جنگ سرد جدید خطرناک‌تر از جنگ اول خواهد بود. زیرا پذیرش‌ت‌های انجام‌شده در فناوری، مانند هوش مصنوعی، سلاح‌ها را نه‌تنها سریع‌تر و دقیق‌تر کرده، بلکه به‌طور بالقوه آنها را خودمختار و مستقل‌نیزی می‌سازد. او از هر دو ایدرقت خواست تا هر زمان که ممکن است برای محدود کردن خطرات وجودی این جنگ سرد جدید -و به‌ویژه برای جلوگیری از یک رویارویی بالقوه فاجعه‌آمیز بر سر شوروی مورد مناقشه تایوان- با یکدیگر همکاری کند.

امروز نیز مانند دهه ۱۹۷۰، بسیاری از کارشناسان این رویکرد [تنش‌زدایی] را در بحث‌های جاری خود درباره سیاست ایالات متحده در قبال چین موردانتقاد قرار می‌دهند. البریج کولبی، متفکرترین نماینده نسل جدید استراتژیست‌های محافظه‌کار، دولت بایدن را تشویق کرده است تا با اتخاذ «استراتژی انکار» چین را از به چالش کشیدن نظامی وضعیت موجود در تایوان که در آن تألیه از خودمختاری عملی و دموکراسی پررئوق برخوردار است، بازدارد. در برخی مواقع، به نظر می‌رسد که دولت بایدن خود سیاست نیم‌قرنی واشنگتن در قبال تایوان- ابهام راهبردی- را زویر سوال می‌برد؛ راهبردی که در ایالات متحده مشخص نمی‌کند آیا از کشور نظامی برای دفاع از این جزیره استفاده خواهد کرد یا خیر. به علاوه، تقریباً یک اجماع دوحزبی وجود دارد که دوره قبلی تعامل با پکن بر این فرض اشتباه استوار بوده است که افزایش تجارت با چین به‌طور جادویی می‌تواند سیستم سیاسی آن را آزاد سازد.

بااین‌حال، هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که چرا ایدرقت‌های زمان ما، مانند پیشینیان‌شان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، باید ۲۰ سال «سیاست رفتن به لبه پرگانه» را پیش از وارد شدن به مرحله تحمل کنند. تنش‌زدایی دوم مطمئناً به اجرای نسخه جدیدی از بحران موشکی کوبا، اما این بار در حوزه تایوان و با نقش‌های متفاوت، ارجحیت دارد؛ دولت کمونیستی جزیره مورد مناقشه مجاور و محاصره خواهد کرد و ایالات متحده نیز مجبور خواهد بود این محاصره را علی‌رغم همه خطرات خود بشکند. این همان چیزی است که کیسینجر در آخرین سال زندگی طولانی خود به آن اعتقاد داشت: «همان باوری که انگیزه اصلی سفر نهایی او به پکن بلافاصله پس از تولد ۱۰۰سالگی‌اش بود.

فرهنگ‌یگان

جهان‌شهر



چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۴۰۳



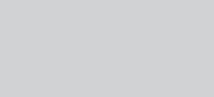
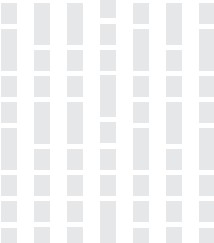
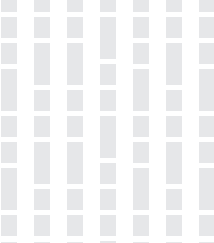
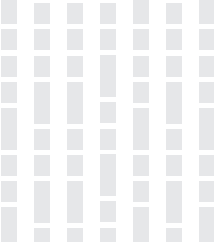
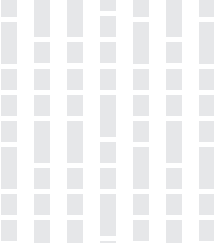
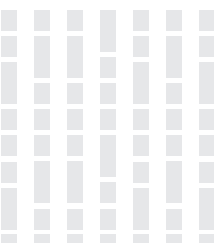
شماره ۴۱۰۵



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGADAILY



۱۵